



## «آزادگی» آخرین وصیت امام حسین (ع) برای بندگان خدا

امام حسین (ع) در آخرین لطات زندگی خود رو به شمر بن ذی الجوشن فرمود: «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست کم در دنیایان، آزاده و بزرگمنش باشید.»

امام حسین (ع) در آخرین لطات زندگی خود رو به شمر بن ذی الجوشن فرمود: &#171;وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست کم در دنیایان، آزاده و بزرگمنش باشید.&#171;

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، پیمان امام حسین (ع) برای دفاع از آخرین و کامل‌ترین دین توحیدی و الهی، هیچ‌گاه نشکست و آن امام همام با ریختن خون خود و همچنین جان‌فشانی‌هایی که یاران و اصحاب با وفا و کم‌تعدادش کردند و اسارتی که زنان و دختران اهل حرمش کشیدند، آبروی تمام بشریت در تمام طول تاریخ شد.

حدود 1400 سال است که قلم‌های دوست و دشمن، موافق و مخالف، مسلمان و غیرمسلمان در نگاشتن ظلم‌های بی‌حد و حصر یزیدیان در دشت کربلا در کار است و تا کنون نتوانسته گوشه‌ای از جنایاتی که بر اهل بیت پیامبر رفت را به دوست‌داران حق و حقیقت و عدالت و آزادیخواهی بشناساند.

شاید دردآورترین بخش از این نوشته‌ها مربوط شرح شهادت سیدالشهدا (ع) باشد که در هر بخش آن می‌توان حزن بی‌حد را درک کرد. این نوشتار هم گوشه‌ای از مطالب بیان شده در کتاب‌هاب تاریخی و مقاتل است که در دانشنامه 14 جلدی امام حسین (ع) چاپ و منتشر شده است که آن‌ها را مرور می‌کنیم.

\* امام لباسی را می‌طلبد که کسی بدان رغبت نکند

&#171;المهوف&#171;: امام حسین فرمود: &#171;برایم لباسی بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا زیر لباس‌هایم بیوشم و مرا برهنه نکنند.&#171;

برای امام شلوارکی آوردند. امام نپذیرفت و فرمود: &#171;این لباس خواری است.&#171;

سپس خود امام لباس کهنه‌ای را برداشت و آن را پاره کرد و زیر لباسش پوشید اما هنگامی که شهید شد آن را نیز بردند و امام را برهنه رها کردند.

آنگاه امام شلوارهایی پنبه‌ای را - که بافت یمن بود - خواست و آن را پاره کرد و پوشید و از آن رو پاره کرد تا آن را نبرند، اما هنگامی که کشته شد، بحر بن کعب - که خداوند لعنتش کند - آن را هم برد و حسین را برهنه رها کرد.

دستان بحر، پس از این کار در تابستان مانند چوب خشک می‌شد و در زمستان از آنها چرک و خون تراوش می‌کرد تا آن که خدای متعال او را هلاک کرد.

&#171;المناقب&#171;: ابن شهر آشوب: آنگاه امام حسین (ع) فرمود: &#171;لباسی برایم بیاورید که کسی به آن رغبت نکند و زیر لباس‌هایم بیوشم تا برهنه‌ام نکنند؛ چرا که من کشته می‌شوم و لباس و سلاحم را می‌برند.&#171;

برای امام شلوارکی آوردند؛ اما نپذیرفت و فرمود: &#171;این لباس اهل ذمه است.&#171;

سپس لباسی بلندتر را که از شلوار، کوتاه‌تر و از شلوارک بلندتر بود آوردند و امام آن را پوشید.

&#171;تاریخ الطبری&#171;: به نقل از ابو مخنف: سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم برایم نقل کرد که: چون حسین با سه یا چهار نفر، تنها ماند شلوار یمانی محکمش را که چشم را خیره می‌کرد خواست تا آن را زیر لباسش بیوشد. آن را پاره پاره و رشته رشته کرد که پس از شهادتش به غارت نبردند.

یکی از یاران او گفت: &#171;کاش زیر آن، شلوارک می‌پوشیدی!&#171;

فرمود: &#171;شلوارک لباس خواری است و برای من شایسته نیست که آن را بیوشم.&#171;

اما هنگامی که حسین به شهادت رسید، بحر بن کعب آن را نیز از [تن] ایشان درآورد و ایشان را برهنه رها کرد.

نیز عمرو بن شعیب از محمد بن عبدالرحمان برایم نقل کرد که هر دو دست بحر بن کعب در زمستان آب ترشح می‌کرد و در تابستان مانند چوب خشک می‌شد.

\* خداحافظی امام با زنان

&#171;المناقب&#171;: ابن شهر آشوب: سپس حسین با زنان، وداع کرد. سکینه، شیون می‌کرد. امام او را به سینه‌اش چسباند و فرمود: &#171;ای سکینه! بدان که پس از من، گریه‌ات طولانی خواهد بود، هنگامی که مرگ، مرا دریابد.&#171;

\* وصیت‌های امام

\* اجازه خواستن فرشتگان برای یاری کردن امام

\* آخرین یاری خواهی امام (ع) برای اتمام حجت

\* نبرد انفرادی امام (ع) با دشمنانش

171#؛الارشاد؛: هنگامی که جز سه تن از یاران حسین (ع) باقی نماندند، امام (ع) به دشمن، حمله برد و آنان را از خود، دور می‌کرد و آن سه تن، از او حفاظت می‌کردند تا آن که آنان نیز کشته شدند. امام (ع) که از زخم‌های تن و سرش، سنگین شده و تنها مانده بود، آنان را با شمشیر می‌زد و آنها، از چپ و راست او می‌گریختند.

حمید بن مسلم می‌گوید: 171#؛ به خدا سوگند، آن وقت، شکست خورده‌ای را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند، اما این گونه استوار و پر دل و جسور مانده باشد. پیادگان، بر او یورش می‌بردند و او هم بر آنان، یورش می‌برد و چپ و راست او، مانند فرار بزها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می‌شدند.؛

171#؛المهوف؛: راوی می‌گوید: آن گاه حسین (ع)، دشمن را به نبرد تن به تن فرا خواند و همه کسانی را که به جنگش می‌آمدند، از میان برمی‌داشت تا آن جا که تعداد فراوانی از آنها را کشت و در این حال، می‌فرمود:

171#؛مرگ، از ننگ، بهتر است و ننگ، از ورود به آتش؛.

یکی از راویان می‌گوید: 171#؛ به خدا سوگند، تاکنون شکست خورده‌ای را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند؛ اما این گونه استوار و پر دل مانده باشد. پیادگان، بر او یورش می‌بردند و او هم بر آنان، یورش می‌برد و آنان، مانند فرار بزها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می‌شدند.؛

او بر آنان، حمله می‌برد و درحالی که آنان، بالغ بر سی هزار نفر بودند، از پیش پای او، مانند ملخ‌های پراکنده، می‌گریختند و او، دوباره به جای خویش، باز می‌گشت و می‌گفت: 171#؛ هیچ نیرو و توانی، جز از جانب خداوند والا مرتبه بزرگ، نیست.؛

171#؛الفتوح؛: آن گاه، حسین (ع) [دشمن] را به نبرد تن به تن، فرا خواند و همه قهرمانانی را که به جنگ او می‌آمدند، می‌کشت تا آن که تعداد فراوانی را از آنها کشت.

شمر بن ذی‌الجوشن - که خدا لعنتش کند - پیشاپیش دسته بزرگی، جلو آمد. حسین (ع) با همه آنها جنگید و آنها نیز با او جنگیدند ... آن گاه حسین (ع)، مانند شیر شریزه به آنها حمله برد و در پی کسی نمی‌رفت، جز آن که او را با ضربه شمشیرش به زمین می‌انداخت. تیرها از هر سو به طرف او می‌آمدند و به گلو و سینه او می‌خوردند. و او می‌فرمود: 171#؛ ای امت بدکار! پس از محمد، چه بد کردید در حق امت و خاندانش. هان! شما پس از من، دیگر از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا، هراس نخواهید داشت؛ بلکه چون مرا کشتید، کشتن هرکس دیگری بر شما گران نخواهد بود و - به خدا سوگند - امید می‌برم که خدا، مرا با خواری شما، گرامی بدارد و انتقام مرا از شما به گونه‌ای که نمی‌دانید، بگیرد.؛

حُصَین بن ثُمیر سکونی، بر حسین (ع) بانگ زد: 171#؛ ای پسر فاطمه! خدا چگونه انتقام تو را از ما می‌گیرد؟؛ حسین (ع) فرمود: 171#؛ میانتان، ترس و درگیری می‌اندازد و خونتان را [به دست خودتان] می‌ریزد و آن گاه، عذاب را بر شما سرازیر می‌کند.؛

\* امام (ع) در پی آب

171#؛الخبار الطوال؛: حسین (ع) تشنه شد و کاسه آبی خواست. هنگامی که آن را به دهان برد، حصین بن نمیر، تیری به سوی او انداخت که به دهانش فرو رفت و میان او و آب نوشیدن، مانع شد و حسین (ع)، کاسه را از دست، فرو گذاشت. هنگامی که دید دشمنان از او پس می‌کشند برخاست و بر تل و سیل بند کنار فرات، به سوی آب رفت که جلویش را گرفتند و او به همان جا که بود، بازگشت.

171#؛منیرالاحزان؛: سپس، نبرد را متوجه حسین (ع) کردند و او را از فراوانی زخم‌ها و ضربه‌ها، مانند تکه گوشتی کردند. امام (ع)، آبی برای نوشیدن می‌جویید و نمی‌یافت و 72 زخم، برداشته بود.

171#؛بستان الواعظین؛: حسین (ع) به هنگام شهادتش آبی طلبید، اما از او باز داشتند و تشنه به شهادت رسید و بر خدا وارد شد تا از شراب بهشتی، سیرابش کند.

171#؛المهوف؛: نبرد را متوجه او کردند و او بر آنان، و آنان بر او حمله می‌بردند و او با وجود آن، آبی برای نوشیدن می‌جویید و نمی‌یافت.

171#؛الفتوح؛: دشمنان بر او حمله بردند و پیوسته، او بر آنان و آنان بر او حمله می‌بردند و او در این میان، آبی می‌جست تا از آن بنوشد و هر بار که به تنهایی به سوی فرات، یورش می‌برد، به او حمله می‌کردند تا او را از آب، باز دارند.

171#؛الارشاد؛: هنگامی که شمر بن ذی‌الجوشن، شجاعت حسین (ع) را دید سواران را فرا خواند و در پشت پیادگان قرار گرفتند و به تیراندازان فرمان تیر داد. آنان، او را تیر باران کردند و از فراوانی تیرها، مانند خاریشت شده بود. امام (ع) عقب کشید و آنان در برابر موضع گرفتند.

171#؛ مثيرالاحزان؛ هنگامي که حسين (ع) از شدت جراحات زمين گير شد و ديگر توان حرکت نداشت. شمر، فرمان داد که او را تير باران کنند.

171#؛ الفتوح؛ تيرها را از هر سو به طرف حسين (ع) مي آمدند و به گلو و سينه او مي خوردند. و او مي فرمود: 171#؛ اي امت بدکار چه بد جانشيناني براي محمد، در ميان امت و خاندانش بوديد. هان! شما از من، ديگر از کشتن هيچ بندهاي از بندگان خدا، هراس نخواهيد داشت؛ بلکه چون مرا کشتيد کشتن هر کس ديگري بر شما، گران نخواهد بود و - به خدا سوگند - مرا با خواري شما، گرامي بدارد و انتقام مرا از شما، به گونه اي که نمي دانيد، بگيرد.؛

171#؛ تاريخ الطبري؛ به نقل از سعد بن عبيده: حسين (ع) جلو آمد و با نمايندگان ابن زياد، گفت و گو کرد. گويي اکنون به رداي خط دار او مي نگرم، هنگامي که با آنان، سخن گفت، بازگشت. مردی از قبيله بني تميم - که به او عمر طهوي مي گفتند - تيري به سوي او انداخت گويي اکنون آن تير را مي بينم که ميان شانه هايش به راديش آويخته است.

\* اصابت تيري به پيشاني امام

171#؛ الفتوح؛ هر گاه حسين (ع) به تنهائي به سوي فرات يورش مي برد، به او حمله مي کردند تا او را از رسيدن به آب، باز بدارند. آن گاه، مردی از آنان - که کينه اش ابو حنوف بود - تيري انداخت و بر پيشاني حسين (ع) نشست. حسين (ع) تير را کند و آن را انداخت. خون به صورتش و محاسنش سرازير شد. سپس حسين (ع) گفت: 171#؛ خدايا! تو مي بيني که من از دست اين بندگان نافرمان و طغيان گرت، در چه حالي هستم. خدايا! يك يك آنان را به شمار آور و جدا از هم و متفرق هلاکشان ساز و هيچ يك از آنان را بر روي زمين، باقي مگذار و هرگز، آنان را ميامرز!؛

\* اصابت تيري به سينه امام

171#؛ مقتل الحسين؛ خوارزمي: حسين (ع) که بر اثر نبرد، کم توان شده بود، ايستاد و به استراحت پرداخت. همان هنگام که ايستاده بود، سنگي آمد و به پيشاني اش خورد. خون از پيشاني اش، سرازير شد. پارچه اي را گرفت تا خون از پيشاني اش پاك کند که تيري با پيکان سه شاخه آهنين و مسموم آمد و در قلبش نشست. حسين (ع) گفت: 171#؛ به نام خدا و ياري خدا، و بر دين پيامبر خدا.؛ آن گاه، سرش را به سوي آسمان، بالا برد و گفت: 171#؛ خدای من! تو مي داني که آنان، مردی را مي کشند که جز او، فرزندی پيامبري بر روي زمين نيست.؛ سپس، تير را گرفت و آنان را از پشت خود، بيرون کشيد. خون، مانند ناودان، از آن سرازير شد. حسين (ع) دستش را بر زخم نهاد و چون از خون پر شد، آنان را به آسمان پاشيد. قطره اي از آن بازنگشت ... دوباره، دستش را به زخم نهاد و چون از خون پر شد، بر سر و محاسنش کشيد و فرمود: 171#؛ به خدا سوگند، اين گونه خواهم بود تا جدم محمد (ص) را با خضاب خون، ديدار کنم و بگويم اي پيامبر خدا! فاني و فلاني، مرا کشتند.؛

\* اصابت تيري به گروي امام

171#؛ الامالي؛ صدوق به نقل از عبدالله بن منصور، از امام صادق (ع)، از پدرش امام باقر (ع)، از جدش امام زين العابدين (ع): حسين (ع) به چپ و راست نگرست و کسی را نديد. سرش را به سوي آسمان، بالا برد و گفت: 171#؛ خدايا! تو مي بيني که با فرزند پيامبرت چه مي کنند.؛ قبيله بني کلاب، ميان حسين (ع) و آب، مانع شدند. تيري به سوي او پرتاب شد که به گلويش نشست و از اسبش به زمين افتاد. امام (ع) تير را گرفت و بيرون کشيد. سپس، خون را با کف دستش مي گرفت و هنگامي که پر مي شد، به سر و صورتش مي ماليد و مي گفت: 171#؛ خدای را مظلوم و خوني، ديدار خواهم کرد.؛

171#؛ الملهوف؛ سپس سنان نیز تيري به سوي امام حسين (ع) انداخت. تير، بر گلويش نشست. امام (ع) بر زمين افتاد. سپس راست نشست و تير را از گلويش بيرون کشيد و دو دستش را کنار هم گرفت و هر گاه از خونسش پر مي شدند، سر و صورتش را با آن، خصاب مي کرد و مي فرمود: 171#؛ خدا را اين گونه، خضاب کرده از خونم و با حق عصب شده ام، ديدار خواهم کرد.؛

171#&الفَتْوح؛ سنان بن انس نخعی، تیری به سوی حسین (ع) انداخت. تیر، بر گلویش نشست. صالح بن وهب یَزَنی هم نیزه‌ای به پهلوی حسین (ع) زد. حسین (ع) از اسبش به زمین افتاد. سپس، راست نشست و تیر را از گلویش بیرون کشید. کف دستانش را کنار هم می‌گرفت و هر گاه از خونس پر می‌شدند، آنها را به سر و صورتش می‌مالید و می‌گفت: 171#&؛ این گونه خدایم را با خونم و با حق غصب شده‌ام، دیدار خواهم کرد.&؛

\* اصابت تیر بر دهان امام (ع)

171#&؛ الکامل فی التاریخ؛ تشنگی حسین (ع) شدت گرفت. نزدیک فرات شد تا آبی بیاشامد. حصین بن نمیر، تیری به سوی ایشان انداخت که به دهانش اصابت کرد. حسین (ع) خون با دستش می‌گرفت و به سوی آسمان، پرتاب می‌کرد. سپس حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن گاه گفت: 171#&؛ بار خدایا! از رفتاری که با پسر دختر پیامبر می‌کنند، به تو شکوه می‌برم. بار خدایا! یکایکشان را به شمار آور و یکایک آنان را بکش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار.&؛ نیز گفته‌اند، کسی که به حسین تیر انداخت مردی از قبیل بنی ابان بن دارم بود.

171#&؛ تذکرة الخواص؛ به نقل از هشام بن محمد: حصین به تمیم، تیری به سوی حسین (ع) انداخت که به لب‌هایش خورد و خون از آنها، سرازیر شد. حسین (ع) در حالی که می‌گریست می‌گفت: 171#&؛ خدایا! من از آنچه با من، برادرانم، فرزندانم و خاندانم می‌کنند، به تو شکوه می‌برم.&؛ سپس، تشنگی‌اش شدت گرفت.

171#&؛ المناقب؛ ابن شهر آشوب به نقل از ابن عیینة: دو تن از قاتلان حسین (ع) را دیدم یکی از آنها ...، ظرف آب را می‌گرفت و آن را تا آخر، سر می‌کشید؛ اما سیراب نمی‌شد. این، از آن رو بود که [روز عاشورا] دید که حسین (ع) ظرف آبی را نزدیک دهان برد، از آن می‌نوشد پس تیری به سوی او انداخت. حسین (ع) فرمود: 171#&؛ خداوند تو را از در دنیا و آخرت، سیراب نکند.&؛

171#&؛ مجابو الدعوة؛ ابن ابی الدنیا به نقل از محمد کوفی: مردی از قبیل ابان بن دارم به نام زرع در کشتن حسین (ع) حاضر بود. او تیری به سوی حسین (ع) انداخت که به گلویش اصابت کرد. حسین (ع) خون را می‌گرفت و به سوی آسمان می‌پاشد. این، از آن رو بود که حسین (ع) آبی طلبید تا بنوشد و هنگامی که آن مرد تیر زد، میان او و آب، جدایی انداخت [و نتوانست آب بنوشد].

حسین (ع) گفت: 171#&؛ خدایا! او را تشنه بدار. خدایا! او را تشنه بدار.&؛ یکی از شاهدان مرگش برایم نقل کرد که: آن مرد، از احساس حرارت در شکمش و سردی پشتش، فریاد می‌کشید و جلوی او، یخ و بادبزنی و در پشت او، آتشدان بود و می‌گفت: 171#&؛ به من آب بدهید. تشنگی مرا کشت!&؛ کاسه بزرگی برایش می‌آوردند که در آن شربت یا آب و شیر بود و اگر پنج تن از آن می‌نوشیدند، سیراب می‌شدند؛ ولی او می‌نوشید و دوباره می‌گفت: 171#&؛ به من آب بدهید. تشنگی مرا کشت!&؛ سرانجام شکمش، [به سبب بسیار نوشیدن آب] مانند شکم شتر شکافته شد.

\* سخن گفت زینب (س) با عمر بن سعد

171#&؛ تاریخ الطبری؛ به نقل از عبدالله بن عمار: زینب دختر فاطمه (س) و خواهر حسین (ع) بیرون آمد ... و این گونه می‌گفت: 171#&؛ کاش آسمان، خراب می‌شد و بر زمین می‌افتاد!&؛ عمر بن سعد، به حسین (ع) نزدیک شده بود. زینب (ع) به او گفت: 171#&؛ ای عمر بن سعد! آیا اباعبدالله را می‌کشند و تو، نگاه می‌کنی؟!&؛ گویی اشک‌های عمر را می‌بینیم که بر گونه‌ها و محاسنش روان است. آن گاه، عمر از او روی گرداند.

171#&؛ الارشاد؛ خواهر امام، زینب (س) به درگاه خیمه آمد و عمر بن سعد بن ابی وقاص را ندا داد: 171#&؛ وای بر تو، ای عمر! آیا اباعبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی؟!&؛ عمر، پاسخش را نداد. زینب (ع) بانگ زد: 171#&؛ وای بر شما! آیا مسلمانی میان شما نیست؟! هیچ کس، پاسخی به او نداد.&؛

\* سخنان زینب (س) هنگام شهادت برادر

171#&؛ الملهوف؛ زینب (ع) از در خیمه بیرون آمد و فریاد می‌زد: 171#&؛ وای، ای برادر! وای، ای سرو من! وای، ای خاندان

من! کاش آسمان، خراب می‌شد و به زمین می‌افتاد و کوه‌ها، خاک و در دشت‌ها، پراکند می‌شدند!&#171;

\* هجوم بردن به خیمه‌ها

&#171;#171; تاریخ الطبری&#171; به نقل از ابو مخنف: سپس شمر بن ذی الجوشن، با تنی چند (حدود ده) تن از پیادگان سپاه کوفه، پیش‌روی کردند و به سوی خیمه‌ای که اثاث و خانواده حسین (ع) در آن بود، رفتند و میان او و خیمه‌هایش، مانع شدند. حسین (ع) فرمود: &#171;#171; وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست کم در دنیایتان، آزاده و بزرگ‌منش باشید. خیمه و خانواده را از دستبرد اراذل و اوباشتان دور بدارید.&#171; ابن ذی الجوشن گفت: &#171;#171; این حق برای تو هست، ای پسر فاطمه!&#171;

&#171;#171; مثیر الاحزان&#171;: حسین (ع) پیوسته می‌جنگید تا آن شمر بن ذی الجوشن آمد و میان او و خیمه‌اش، مانع شد. امام (ع) فرمود: &#171;#171; به زودی خیمه‌ام برای شما مباح خواهد شد؛ ولی نابخردان و سرکشانتان را از آن، بازدارید و اگر دین ندارید، دست کم در دنیا، آزاده باشید.&#171; شمر به او گفت: &#171;#171; ای فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟&#171; فرمود: &#171;#171; می‌گویم من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید؛ ولی زنان که گناهی ندارند.&#171; شمر گفت: &#171;#171; این حق برای تو هست.&#171;